



اشاره

ابعاد صلح شجاعانه امام حسن (علیه السلام) با معاویه بن ابی سفیان که یگانه عامل بقای اقلیت شیعه در آن عصر بود، چنان با عظمت است که تاکنون محققان زیادی را به تحلیل و تبیین آن واداشته است. بدون اغراق می توان گفت: اکثر مقالات و تحقیقات پیرامون آن حضرت، در اطراف این رویداد دور می زند. این نوع نگرش هر چند بیانگر عمق و عظمت صلح امام (علیه السلام) است اما در دوره دیگر (قبل از امامت و بعد از صلح) کمتر مورد توجه قرار گرفته اند و به تبع آن میزان آگاهی مردم نیز از این دوره ها اندک است. بر این اساس و به مناسبت سالگرد شهادت حضرت، در این شماره با دوران امامت حضرت بعد از صلح (9 سال و اندی) آشنا می شویم.

نفوذ اموی ها در حاکمیت دین

مهم ترین چالشی که امام حسن (علیه السلام) در طول دوره امامت و بلکه حیات خود با آن رو به رو شد، مساله

نفوذ اموی ها در حاکمیت دینی دوره های قبل و بروز آثار آن در این دوره است. نفوذی که از زمان رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (8 سالگی) شروع و در خلافت عثمان به اوج خود رسید. طبیعی است که باید سابقه نفوذ اموی ها را از دوره فراگیری حکومت اسلامی (فتح مکه) پی گرفت؛ زیرا به موازات گسترش اسلام، گروه های مختلفی به علل گوناگون به اسلام رو آوردند. منافقان نیز از باب ناچاری نتوانستند در مقابل این سیل خروشان قرار بگیرند و به ناچار با آن بنای هم سویی گذاشتند. این هم سویی نه از روی میل که از باب اضطرار و بی نتیجه بودن مقاومت بود. آن ها تنها زمانی که پرچم لا اله الا الله را بر فراز شهر دیدند، لب به شهادتین گشودند و به این ترتیب دوران حیات خود را با تاکتیک هم سویی موقت ادامه دادند. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با درایت کامل متوجه این حرکت خرنده بود. لذا اهداف پلید آنان را این گونه افشا می کرد:

«إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا دِينَ اللَّهِ دَغْلًا وَ عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا وَ مَالَ اللَّهِ دُولًا؛ (1) زمانی که فرزندان عاص (بنی امیه) (2) به سی برسند، مال خدا را میان خود دست به دست می کنند، بندگان خدا را بنده خود و دین خدا را مغشوش می کنند.»

امام حسن (علیه السلام) نیز از سابقه این گروه کاملاً آگاه بود. لذا در مجلس معاویه به او خطاب کرد: معاویه! فراموش کرده ای که وقتی پدرت تصمیم گرفت اسلام بیاورد، تو اشعاری خواندی و او را از اسلام بازداشتی. و شما ای گروه (حامیان معاویه) به خدا سوگندتان می دهم آیا به یاد نمی آورید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هفت جا ابوسفیان را لعنت کرد. کسی از شما می تواند آن را انکار کند؟ آن ها عبارتند از: 1- روزی که در خارج مکه نزدیکی طائف در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبیله بنی ثقیف را به اسلام دعوت می کرد، پدرت پیش آمد و به پیامبر ناسزا گفت و او را دیوانه و دروغگو خواند... 2- زمانی که کاروان قریش از شام می آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواست در برابر اموالی که از مسلمانان گرفته بودند، کاروان را توقیف کند، ابوسفیان کاروان را از بیراهه به سوی مکه برد و جنگ بدر را به راه انداخت...

3- روز جنگ احد آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر فراز کوه بود و فریاد می زد: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمُ». ابوسفیان هم نعره می زد: «اعل هبل. ان لنا العزی ولا عزی لکم؛ برافراشته باد بت هبل. ما بت عزی داریم و شما چنین بت عظیمی ندارید.»

4- در جنگ احزاب نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر او لعنت کرد...

5- روز صلح حدیبیه که ابوسفیان به همراه قریش راه را بر مسلمانان بست و آنان را از انجام فریضه حج محروم نمود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به رهبر مشرکین و پیروانش لعنت کرد. به آن حضرت گفتند: آیا امید اسلام به هیچ یک از آنان نداری؟ فرمود: «این لعنت بر مؤمنان از فرزندان آن ها نمی رسد، اما زمامدارانشان هرگز رستگار نخواهند شد.»

6- در جنگ حنین ابوسفیان کفار قریش و هوازن را جمع کرد و عینه قبیله غطفان و عده ای از یهود را گرد آورد. خداوند شر ایشان را دفع کرد. ای معاویه! تو مشرک بودی. پدرت را یاری می کردی و علی (علیه السلام) بر دین پیامبر ثابت قدم بود.

7- روز ثنیه که یازده نفر به همراهی ابوسفیان کمر به قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسته بودند (6 نفر از بنی امیه و 5 نفر از دیگر افراد قریش) ... (3)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با نفرین و لعن خویش چهره معاند و حق ستیز آنان را معرفی می ساخت لیکن

انحراف در مسیر حاکمیت دینی (انحراف داخلی) زمینه های رویش مجدد آن ها را فراهم ساخت و به محض خروج حاکمیت از دست زمامداران صالح، فضای باز برای حزب نفاق فراهم شد و آنان را از انزوا و مرگ تدریجی رهانید.

در دوره حکومت عمر نفوذ حزب ابی سفیان چنان شد که فرزندش معاویه، ولایت شام و سوریه را ربود و چنان بر آن مسلط شد که علی رغم عزل و نصب های متوالی کارگزاران توسط عمر، او همیشه در منصب خود باقی ماند و به این ترتیب پایگاهی ثابت و مطمئن برای بالندگی حزب منسجم ابی سفیان فراهم شد.

در زمان زمامداری عثمان به دلایل متعدد مخصوصاً ارتباط نسبی معاویه و عثمان شاخه های شجره ملعونه بنی امیه وانست بخش های عمده حاکمیت دینی را تسخیر کند و در هر مرکز قدرتی ریشه ای بدواند و به این ترتیب در این دوره حتی مروان و پدرش که رانده شده رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند و دو خلیفه قبل شفاعت عثمان را برای بازگرداندن آن ها به مدینه نپذیرفته بودند، توسط خود عثمان برگردانده و صاحب پست های کلیدی شدند. امام حسن (علیه السلام) در این باره نیز به یاران معاویه (در مجلس معاویه) فرمود: «شما را به خدا سوگند! آیا می دانید که ابوسفیان بعد از بیعت مردم با عثمان به خانه وی رفت و گفت: برادرزاده! آیا غیر از بنی امیه کسی دیگر در این جا حضور دارد؟ عثمان جواب داد: نه. او گفت: ای جوانان بنی امیه! خلافت را مالک شوید و همه پست های اساسی آن را به دست بگیرید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی.

ای مردم! آیا نمی دانید بعد از بیعت مردم با عثمان ابوسفیان دست برادرم حسین (علیه السلام) را گرفت و به سوی قبرستان بقیع غرقد (4) برد و در آن جا به صدای بلند فریاد زد: ای اهل قبرستان! شما با ما سر حکومت و خلافت جنگیدید و امروز بدنتان زیر خاک پوسیده است و کار حکومت در دست ماست. حسین (علیه السلام) خطاب به او فرمود:

ای ابوسفیان! عمری بر تو گذشته است. صورتت زشت باد. سپس دست خود را کشید و به سوی مدینه آمد. اگر نبود لقمان بن بشیر، چه بسا ابوسفیان حسین (علیه السلام) را نابود کرده بود. ای معاویه! این است کارنامه ننگین زندگی تو و پدرت... عمر تو را والی شام کرد و تو خیانت کردی. در پی آن عثمان آن حکم را تنفیذ کرد. باز تو او را در دهان مرگ انداختی. از این هر دو بالاتر این که به خود جرات دادی و با جسارت در برابر خدا ایستادی و با علی بن ابی طالب مخالفت کردی... تو مردم نادان را برانگیختی و آنان را به معرکه جنگ آوردی و با مکر و حيله خونشان را بر زمین ریختی و این ها ثمره تلخ بی ایمانی تو به معاد و نترسیدن از عقاب الهی است... (5)»

به این ترتیب حزب بنی امیه در همان اوایل زمامداری عثمان توانست به طور شگفت آوری به دو رکن حکومت (ثروت و منصب) نزدیک شده، آن ها را قبضه کند و در انتظار دستیابی به رکن سوم حاکمیت یعنی دین بنشیند. این موقعیت نیز با قتل عثمان پیش آمد و معاویه با ادعای خونخواهی خلیفه شهید، در مدتی اندک توانست عواطف دینی مردم را منحرف و سپاه دین را بر ضد دین (علوی) به خیزش درآورد. به عبارت دیگر همان طور که حیات عثمان عامل کسب مناصب حساس برای بنی امیه شد، مرگ وی هم مورد استفاده کامل آنان قرار گرفت و یک پله دیگر آنان را به قدرت نزدیک تر کرد. در این باره نامه شبث بن ربعی به معاویه قابل تامل است. «تو برای گمراه کردن مردم و جلب آرا و تمایل آنان و برای این که آنان را به زیر فرمان خود درآوری، هیچ وسیله ای نداری جز این که گفתי پیشوای شما به ناحق و مظلومانه کشته شد و ما به خونخواهی او برخاسته ایم. در نتیجه

فرومايگان و افراد نادان بر گرد تو فراهم آمده اند... دلت می خواست او کشته شود تا به این جا برسی...» (6)

امام علی (علیه السلام) به زیباترین شیوه استفاده دو منظوره از عثمان را توسط معاویه در نامه ای به او یادآور می شود: «انک انما نصرت عثمان حینما کان النصر لک وخذلته حینما کان النصر له؛ (7) وقتی پشتیبانی از عثمان به نفع تو بود، به یاری اش شتافتی و آن گاه که به نفع او بود، او را خوار گذاشتی.»

از همین دوره زمان تعارض بین حاکمیت حق علوی و حاکمیت باطل اموی آغاز شد و تمام دوران حکومت امیرمؤمنان و دوره کوتاه حکومت امام حسن (علیه السلام) را به خود مشغول ساخت و سرانجام در سال 41 هـ به دلایل متعدد داخلی و خارجی این تعارض به نفع جریان اموی پایان یافت و امام حسن (علیه السلام) را ناچار به صلح کرد. بنابراین باید دقت کرد که تلاش های بنی امیه از 8 هجری تا 41 هجری (33 سال) برای دست یابی به حاکمیت در این دوره به مرحله نهایی و ثمردهی می رسد و امام حسن (علیه السلام) که با چنین جریان ریشه داری رو به رو می گردد، ناچار به صلح می شود. (8) امام خود به برخی از دلایل صلح با معاویه بارها اشاره کرد که یک مورد آن چنین است:

1- شیخ طوسی به سند معتبر از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل می کند: «وقتی امام حسن (علیه السلام) برای صلح با معاویه راهی شد و با او ملاقات کرد، معاویه بر فراز منبر رفت و گفت: ایها الناس! حسن فرزند علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا مرا اهل خلافت دانست و خود را اهل خلافت ندانست و اینک به رغبت و شوق آمده است تا با من بیعت کند. برخیز یا حسن! سپس حضرت برخاست و فرمود: «... ای جماعت! سخن می گویم؛ بشنوید و گوش و دل خود را با من همراه سازید و سخنانم را ثبت کنید... اگر سال ها بایستم و فضیلت ها و کرامت هایی را که خدا ما را به آن مخصوص کرده، بشمارم، تمام نخواهد شد. منم فرزند پیغمبر بشیر و نذیر و سراج منیر که حق تعالی او را رحمت عالمیان گردانیده و پدرم علی ولی مؤمنان و شبیه هارون است. معاویه پسر صخر ادعا می کند من او را اهل خلافت دانسته ام و خود را اهل آن ندانسته ام! دروغ می گوید. به خدا سوگند که من در کتاب خدا و نت خدا برتر از مردم به خلافت هستم. ولكن ما اهل بیت (علیهم السلام) روزی که حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفته است تا حال همیشه مظلوم و مقهور بوده ایم. پس خدا حکم کند میان ما و آن ها که بر ما ظلم کردند و حق ما را غصب کردند و بر گردن ما سوار شدند، مردم را بر ما مسلط کردند و حق ما را که در کتاب خدا برای ما مقرر شده است، از خمس و غنائم، منع کردند و کسی که منع کرد از مادر ما فاطمه، میراث او را از پدرش...»

امت مرا واگذاشتند، یاری نکردند و با تو بیعت کردند. ای پسر حرب! اگر یاران مخلص می یافتم که با من در مقام فریب نبودند هرگز با تو بیعت نمی کردم، چنانچه حق تعالی هارون را زمانی که قومش او را تضعیف کردند و با او دشمنی نمودند معذور داشت، همچنین من و پدرم وقتی که امت دست از ما برداشتند و متابعت غیر ما کردند و یاوری نیافتیم، نزد خداوند معذور هستیم. احوال این امت با امت های گذشته مثل هم است...»

معاویه گفت: به خدا سوگند که حسن از منبر فرود نیامد تا زمین بر من تیره شد، خواستم به او ضرر برسانم. ولی فهمیدم فروخوردن خشم به عافیت نزدیک تر است. (9)

در این سخنرانی تکان دهنده امام به نکات بسیار حساسی اشاره می کند و با کالبد شکافی اوضاع کنونی، سرخ های آن را در دوران گذشته نشان می دهد و آن چیزی نیست جز خروج حاکمیت دینی از مسیر اصلی خود، امری که موجب تمام انحرافات بعدی و مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) شد. علاوه بر این امام به عوامل دیگر مانند همراهی نکردن مردم، غدر و نیرنگ بازی آنان، نداشتن همراهان مخلص، تضعیف موقعیت توسط مردم، دشمنی آنان با امام اشاره می کند و در پایان جواز صلح در شرایط این چنینی را یادآور می شود.

در هر صورت دوران دستیابی به حاکمیت برای اموی ها فرارسید و معاویه با فراخوانی امام (علیه السلام) به شام و اخذ بیعت، کوشید این پیروزی را به طور رسمی اعلام کند. فضیل غلام محمد بن راشد نقل کرده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «معاویه به حسن بن علی (علیه السلام) نامه نوشته و او و حسین (علیهما السلام) و یاران علی (علیه السلام) را به شام فراخواند. همه از جمله قیس بن سعد بن عبادہ انصاری به شام آمدند. معاویه به آنان اذن ورود داد. آن گاه گفت: ای حسن برخیز و بیعت کن. او برخاست و چنین کرد. سپس گفت: ای حسین برخیز و بیعت کن. او نیز برخاست و چنین کرد. سپس گفت: ای قیس تو نیز برخیز و چنین کن. او هم برخاست و متوجه امام حسین (علیه السلام) شد تا او چه فرمان دهد. حسین (علیه السلام) فرمود: ای قیس او (امام حسن علیه السلام) امام من است.» (10)

بعد از صلح چه گذشت؟

چند روز بعد از امضای قرارداد صلح، امام حسن (علیه السلام) با مردم کوفه وداع کرد و رهسپار مدینه شد. (11) و به دنبال آن معاویه به طور کامل بر سرنوشت مسلمانان حاکم شد و حکومت تمام عیار اموی را به پیش برد. اما طبیعی بود که ماهیت ضد دینی حکومت معاویه اجازه نمی داد، مصالحه با امام به همان حالت باقی بماند به عبارت دیگر هر چند صلح در ظاهر به وقوع پیوسته بود ولی در حقیقت ماهیت متضاد این دو جریان اجازه مصالحه واقعی به آنان نمی داد و علی رغم زده شدن تضادهای ظاهری که موجب حفظ جان شیعیان شد، تضادهای واقعی همچنان باقی بود و جبهه حق و باطل هرگز قابل تفاهم و مصالح نبودند. در مورد جدایی بنی امیه از اسلام و مابین بودن جبهه آنان با جبهه حقیقی دین، شهید مطهری قدس سره این گونه به بررسی دلایل ضدیت آنان با اسلام اشاره می کند:

«مبارزه شدید امویان که در راس آن ها ابوسفیان بود، با اسلام و قرآن... دو علت داشت: یکی رقابت نژادی که در سه نسل متوالی متراکم شده بود. دوم تباین قوانین اسلامی با نظام زندگی اجتماعی رؤسای قریش مخصوصا اموی ها که اسلام بر هم زنده آن زندگانی بود... گذشته از این ها مزاج و طینت آن ها طینتی منفعت پرست و مادی بود و در این گونه مزاج های روحی، تعلیمات الهی و ربانی اثر ندارد و این ربطی به باهوش یا بی هوشی آن ها ندارد. کسی به تعلیمات الهی اذعان پیدا می کند که در وجود خودش پرتوی از شرافت و علو نفس و بزرگواری باشد. این مطلب خود یک اصل بزرگی است. داستان ابوسفیان و عباس و گفتن «لقد صار ملک ابن اخیک عظیما...» قصه «بالله غلبتک یا اباسفیان» ایضا قصه «تلقفونها تلقف الکره» همگی دلیل کوری باطنی ابوسفیان است. (12)

و بر پایه همین تفسیر است که به طور متوالی شاهد بروز تضادهای درونی به صورت توطئه های متعدد معاویه برای قتل امام هستیم (استفاده از هر وسیله ممکن) و در مقابل امام را نیز می بینیم که (تنها با وسایل مشروع) در صدد تضعیف حکومت معاویه است. البته معاویه بارها می کوشید بر تضادهای حقیقی جبهه باطل و حق

سرپوش گذارد و حداقل در منظر عمومی منازعات خود و امام را امری در نهایت حزبی، قبیله ای و طایفه ای جلوه دهد و در مقابل امام با درایت کامل اجازه شکل گیری چنین تصویری را نمی داد. بنابراین تمام تلاش معاویه این بود که بر تضادهای حقیقی دو جبهه سرپوش گذارد و جبهه حق را در سایه صلح ظاهری در خود هضم کند و برعکس امام می کوشید در سایه صلح ظاهری بیشترین منافع متصور را نصیب خود و شیعیان کند و در عوض تضادهای درونی را در هر فرصت ممکن بروز دهد. نمونه ای تاریخی را در این باره می خوانیم:

معاویه برای مروان نامه ای نوشت و در آن از مروان خواست دختر عبدالله بن جعفر، برادرزاده امام علی (علیه السلام)، را برای پسرش یزید خواستگاری کند و افزود: مهریه اش هر قدر باشد، می پذیرم و هر قدر قرض داشته باشد، می دهم. به علاوه این وصلت موجب صلح بین بنی امیه و بنی هاشم خواهد شد.

مروان بلافاصله بعد از دریافت نامه با عبدالله بن جعفر ملاقات و موضوع خواستگاری را مطرح کرد. او گفت: اختیار این امور با حسن بن علی (علیهما السلام) است. از او خواستگاری کن. مروان به ناچار نزد امام رفت و دختر عبدالله را خواستگاری کرد. امام به او فرمود: هر کسی را که می خواهی دعوت کن تا گرد هم آیند. وقتی بزرگان دو طایفه جمع شدند، مروان بلند شد و بعد از خطبه و حمد و ثنای الهی گفت: امیرمؤمنان معاویه به من فرمان داده تا زینب دختر عبدالله بن جعفر (13) را برای یزید خواستگاری کنم به این ترتیب که: هر قدر پدرش خواست مهر تعیین کند. هر قدر پدرش مقروض بود، می دهم. این وصلت موجب صلح بین دو طایفه بنی امیه و بنی هاشم می شود. یزید پسر معاویه کسی است که نظیر ندارد. به جانم سوگند حسرت و افتخار شما به یزید بیشتر از حسرت و افتخار او به شماس است و او کسی است که به برکت چهره اش از ابرها طلب باران می شود. در پی این سخنان مروان نشست و امام حسن (علیه السلام) به پاخاست و فرمود:

«...اما ما ذکر من حکم ابیها فی الصداق فانا لم نکن لندعب عن سنة رسول الله فی اهله وبناته ... واما الصلح الحیین فانا عادینا لله و فی الله فلا نصلحکم للدنیا...»

1- در مورد مهریه، ما از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (840 درهم) تجاوز نمی کنیم.

2- در مورد قرض ها، چه وقت زن های ما قرض پدران شان راداده اند؟

3- در مورد صلح بین دو طایفه دشمنی ما با شما برای خدا و در راه خداست. بنابراین با دنیای شما صلح نمی کنیم.

4- در مورد افتخار ما به وجود یزید... اگر مقام خلافت بالاتر از مقام نبوت است، ما باید به یزید افتخار کنیم و اگر مقام نبوت بالاتر است، او باید به ما افتخار کند.

5- در مورد طلب باران به برکت چهره یزید... تنها از محمد و آل محمد طلب باران می شود. نظر ما این است که دختر عبدالله را به ازدواج پسرعمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آوریم...» (14)

در ضمن همین رویداد به ظاهر خانوادگی است که امام در جمع بزرگان هر دو گروه مبنای دشمنی آنان را یادآور می شود و نقشه معاویه را که درصدد بود، ابتدا سطح منازعات را به دعوای حزبی و قبیله ای تقلیل دهد و بعد خود را منادی صلح و آشتی معرفی کند، نقش بر آب می کند و همین نکته کلیدی است که باعث می شود علی رغم مصالحه ظاهری، تعارضات همچنان ادامه یابد و با به اوج رسیدن آن در زمان امام حسین (علیه السلام) آتش جنگ شعله ور شده، لایه های پنهان منازعات بار دیگر چهره خود را بنمایاند و نشان دهد که حق و باطل هرگز آشتی پذیر نیستند و صلح امام حسن (علیه السلام) تنها یک حرکت تاکتیکی برای بقای اقلیت شیعه بوده است. (15)

با این دیدگاه برای یافتن دلایل شهادت امام حسن (علیه السلام) باید به تعارض جبهه حق و باطل توجه کرد نه تعارضات قبیله ای و...

الف - نسبت به امام

1- پیمان شکنی معاویه: حتی نتوانست یا نخواست برای ایامی چند هدف اصلی خود از جنگ با امام را برملا نسازد و به این ترتیب پرده از هدفی برداشت که آشکارترین دلیل بر سازش ناپذیری دو جبهه بود. علامه مجلسی در این باره می نویسد:

«چون صلح منعقد شد، معاویه متوجه کوفه شد تا آن که روز جمعه به نخيله فرود آمد. در آن جا نماز کرد، خطبه ای خواند، در آخر خطبه اش گفت: من با شما قتال نکردم برای آن که نماز کنید یا روزه بگیرید یا زکات بدهید ولیکن با شما قتال کردم که امارت بر شما را به هم رسانم. خدا به من داد، هرچند شما نمی خواستید. شرطی چند با حسن کرده ام، همه در زیر پای من است. به هیچ یک از آن ها وفا نخواهم کرد. پس داخل کوفه شد. بعد از چند روز که در کوفه ماند، به مسجد در آمد. حضرت امام حسن (علیه السلام) را بر منبر فرستاد و گفت: بگو برای مردم که خلافت حق من است.» (16)

2- تلاش برای جذب امام: معاویه تلاش بسیاری به خرج می داد که امام را به سوی خود جذب کند تا مرزهای روشن جدایی حقیقی بین دو جبهه را ببوشاند. امام نیز با شیوه های مختلف همچنان بر جدا بودن دو جبهه تاکید می کرد. یکی از شیوه ها تلاش برای برقراری ارتباط های سببی و خانوادگی و ائتلاف قبیله ای بود که نمونه ای از آن را خواندیم. یکی دیگر از شیوه های معاویه ارسال هدایا و جوایز و در مجموع تحرکات عاطفی بود که البته امام نیز آن ها را دریافت و به مصارف لازم می رساند (17)، اما اجازه نمی داد از این ها به عنوان نزدیکی وی به معاویه تعبیر شود.

امام باقر (علیه السلام) می فرمود: «قد کان الحسن والحسین یتقبلان جوائز المتغلبین مثل معاویه لانهما کانا اهلا لما یصل الیهما من ذلک وما فی ید المتغلبین علیهم حرام وهو للناس واسع اذا وصل الیهما فی خیر واخذوه من حقه؛ حسن و حسین (علیهما السلام) عطایای زورمندانی مثل معاویه را می پذیرفتند، زیرا حق آنان بود و آنچه در اختیار زورمداران ستمگر است، برای خود آنان حرام است ولی اگر در راه (اطاعت) و خیر به مردم برسد، برای آنان حلال است و به حق دریافت کرده اند.»

قال ابوجعفر بن محمد (علیهما السلام): «وجوائزهم لمن یخدمهم فی معصية الله حرام علیهم وسحت؛ و عطایای آنان برای کسانی که در نافرمانی خدا به آنان خدمت می کنند، حرام و نارواست.»

3- توهین به امام: از جمله رفتارهایی که دستگاه بنی امیه در برابر امام اتخاذ کرد، توهین به آن حضرت بود که در قالب ها و شکل های مختلفی اجرا می شد و صفحات تاریخ پوشیده از این نوع رفتارهاست.

در یک مورد امام به معاویه چنین فرمود: «این گروه به من ناسزا نگفتند بلکه تو به من ناسزا گفتی، زیرا، تو با زشتی انس گرفته ای و اخلاق ناپسند در جانت ریشه دوانده. با محمد و خاندان او دشمنی می ورزی. سوگند به خدا ای معاویه! اگر من و این جماعت در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) درگیر می شدیم و مهاجرین و انصار اطراف ما بودند، جرات چنین جسارت هایی نسبت به ما نداشتند...» (18) در جای دیگر پسر عاص به معاویه می گوید: «مردم به دنبالش راه افتاده اند. فرمان داد، اطاعت کردند. سخن گفت تصدیق کردند. این دو کار را به جاهای باریک تری خواهند کشاند. چه خوب بود که کسی را دنبالش می فرستادی تا او و پدرش را لعن می کردیم و دشنام می دادیم و ارزش هر دو را در پیش دیگران پایین می آوردیم. (19)» در همان مجلس معاویه، اطرافیان معاویه اهانت هایی به امام کردند و کوشیدند مقام و منزلت وی را کم کنند از جمله این که: «تو ای حسن! ادعا کرده ای خلافت به تو می رسد تو توان آن را نداری... ما تو را به این جا دعوت کرده ایم که تو و پدرت را دشنام دهیم. اما پدرت را خدا به تنهایی سزایش را داد، ... شما مدعیان چیزهایی بوده اید که حقیقت ندارد...» (20)

4- تهمت ها به امام: در این بخش نیز معاویه و اموی ها نهایت تلاش خود را به خرج دادند تا از منزلت امام بکاهند. از جمله به امام می گفتند: «تو و پدرت در قتل خلفای قبلی شرکت داشتید. با ابوبکر درست بیعت نکردید. در حکومت عمر کارشکنی کردید و عثمان را کشتید و...» (21)

5- توهین و تهمت به امام علی بن ابیطالب (علیه السلام): معاویه برای درهم کوبیدن جبهه امام حسن (علیه السلام) به امام علی (علیه السلام) توهین می کرد و به او تهمت می زد و دیگران را هم به این کار تشویق می کرد. این توهین ها گاه در مورد شخص حضرت علی (علیه السلام) بود و گاه در مورد زمامداری و امامت او که در نوع دوم هدف خنثی سازی جایگاه امامت در اذهان مردم بود. در همان مجلس قبل که معاویه یارانش را برای تحقیر امام حسن (علیه السلام) گردآورد، به آنان این گونه رهنمود داد: «شما سعی کنید کشته شدن عثمان را به پدرش علی نسبت دهید و این مطلب را جا بیندازید که وی از سه خلیفه قبل ناخشنود بوده » و در پی آن بود که سیل حملات علیه امام علی (علیه السلام) سرازیر شود مانند: پدرت علی به خاطر دوستی دنیا و سلطنت بر عثمان عیب جویی کرد و سپس در قتل او مشارکت جست؛ پدرت ابوبکر را مسموم کرد؛ در توطئه قتل عمر دست داشت؛ پدرت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دشمن بود؛ او شمشیری بلند و زبانی گویا داشت؛ زنده ها را می کشت؛ مردگان را متهم می ساخت و... (22) معاویه بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) نیز به کارگزارانش نوشت: «هرگز اهانت به علی بن ابی طالب را فراموش نکنید.»

گاهی معاویه در حضور امام حسن (علیه السلام) به ایشان اهانت می کرد از جمله: معاویه در سفری که به مدینه داشت، بالای منبر رفت و با ناسزاگویی، به مقام امام علی (علیه السلام) توهین کرد. امام حسن (علیه السلام) در همان مجلس برخاست و فرمود: «... ای مردم! خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر این که مجرمان را دشمن او قرار داد. چنان که قرآن می فرماید: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ**» من پسر علی هستم و تو پسر صخر، مادر تو هند است و مادر من فاطمه. مادر بزرگ تو ثیله و مادر بزرگ من خدیجه است.» (23) و در مجلسی دیگر که به امام علی (علیه السلام) هتاک می کرد، امام حسن (علیه السلام) فرمود: «ای پسر جگرخواره! آیا به امیرمؤمنان ناسزا می گویی؟ با این که پیامبر فرمود هر کس به علی ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته و هر کس به من ناسزا بگوید، به خدا ناسزا گفته و کسی که به خدا ناسزا گوید، خداوند او را برای همیشه به

دوزخ وارد می کند. آن گاه به عنوان اعتراض مجلس را ترک کرد.» (24)

6- برکناری یاران علی (علیه السلام): معاویه بعد از اعلام نقض پیمان صلح با امام حسن (علیه السلام)... دستورالعملی صادر کرد که بر اساس آن تمام یاران و محبان اهل بیت (علیهم السلام) باید از کارهای حساس و غیرحساس کشور اسلامی شامل (حجاز، عراق، ایران، شامات) برکنار می شدند: «انظروا الی من اقامت علیه البینه. انه يحب علیا واهل بیته فامحوه من الديوان واسقطوا عطاءه ورزقه و من اتهمتموه بموالاة هؤلاء القوم فنكلوا به و اهدموا داره...» (25) درباره هر کس دلیلی اقامه شد که او علی و اهل بیت او را دوست دارد، نامش را از دیوان ها محو کنید و حقوق و مزایایش را نپردازید و هر کس را که به دوستداری اهل بیت (علیهم السلام) متهم کردید، کار را بر او سخت بگیرید و خانه اش را خراب کنید.»

7- کشتن شخصیت های شیعی: معاویه می کوشید از این طریق نیز جبهه حق را تضعیف کند و اجازه نفس کشیدن به آنان ندهد. لذا گاه به طور مستقیم بر دار کشیدن آنان را نظارت می کرد و در مواردی خود فرمان قتل می داد. اشخاصی مانند: حجر بن عدی و فرزندانش در مرج عذرا، رشید هجری، کمیل بن زیاد، میثم تمار، محمد بن اکثم، خالد بن مسعود، جویریة، عمر بن حمق، قنبر، مزرع و... قربانی این شیوه شدند و پیش بینی های امام علی (علیه السلام) تحقق یافت. «عمت خطتها وخصت بلیتها» (26) «وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا» (27) این بلیه ای است که همه جا را می گیرد ولی گرفتاری اش به طبقه ای معین اختصاص دارد. و فتنه کور و تاریکی است که دامنه آن فراگیر و همگانی و گرفتاری آن ویژه افراد خاص (شیعیان) است. بلای آن به کسی می رسد که بینا باشد و به هر کور و بی تفاوت راه پیدا نمی کند.

ب - نسبت به ارزش ها

نشانه های تعارض را می توان در روی کرد جبهه اموی نسبت به ارزش ها نیز جست و جود کرد. این جبهه همواره در تقابل و جنگ با ارزش های ناب اسلامی بود که از جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

1- روی کرد به بدعت ها و... : حکومت معاویه سرتاسر آکنده از انواع خلاف ها و ظلم ها در ابعاد مختلف آن بود که برخی عبارتند از:

در ایام خلافت خود چهل روز در نماز جمعه صلوات بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را ترک کرد. وقتی علت را پرسیدند: گفت: «نام پیامبر بر زبان جاری نمی کنم تا اهل بیت او بزرگ نشوند.» (28)

معاملات ربوی را تجویز کرد. به طوری که ابودرداء در برابرش ایستاد و گفت: «از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که مردم را از معاملات ربوی نهی کرد، مگر آن که وزن دو جنس با یکدیگر برابر باشد.» و معاویه بی اعتنایی کرد و ابودرداء - با این که قاضی دمشق بود - از کار دست کشید و به مدینه رفت. (29)

برخی از احکام حج را عملاً تغییر داد. او در هنگام احرام بر خود عطر زد. (30)

نسبت به شعائر هر طور می خواست عمل می کرد. مثلاً در نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه اضافه کرد. با این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده بود: «لیس فی العیدین الاذان و الاقامة.» (31) خطبه نماز عید را قبل از نماز خواند... (32) آب را در ظرف طلا نوشید، غذا در آن خورد. (33) لباس حریر پوشید (34) و...

2- علنی کردن منکرات: ماهیت ضد دینی حکومت بنی امیه چنان مبتذل بود که منکرات آنان به صورت علنی نیز بروز می یافت. مانند آن که معاویه طی نامه ای زیاد بن عبید (ابیه) را به پدر خود، ابوسفیان، نسبت داد: «من امیرالمؤمنین معاویه بن ابی سفیان الی زیاد بن ابی سفیان...» این کار معاویه موجب شد گروه های زیادی مانند امام حسن (علیه السلام) و حسین (علیهما السلام)، یونس بن عبید، عبدالرحمان بن حکم، ابوعریان و ابوبکره و حسن بصری و... به این رفتار اعتراض کردند و نوشتند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الولد للفراش وللعاهر الحجر؛ (35) فرزند مال مادر است و زناکار باید سنگسار شود.»

پس باید او را زیاد بن سمیه نامید نه زیاد ابن ابی سفیان. زیرا به شهادت ابی مریم سلولی ابوسفیان از جمله کسانی بود که با سمیه روابط نامشروع داشت و این انتساب معاویه خلاف صریح فرمایش رسول خدا بود و ...

3- مبارزه با مشروعیت حکومت علوی: در کنار تمام خلاف های فوق، آنچه هدف اصلی معاویه بود، ساقط کردن حکومت علوی و فرزندان وی از مشروعیت بود. وی تلاش می کرد برای تثبیت حکومت خود، جبهه مقابل را از مشروعیت بیندازد و برای این کار شیوه های عجیبی نیز به کار برد که برخی عبارتند از:

الف - مشروعیت بخشی به خلافت خلفای سه گانه:

معاویه برای این هدف از شخصیت های دینی و روحانی وابسته استفاده کرد تا به خیال خود زمینه کم رنگ شدن احادیث نبوی در مورد علی (علیه السلام) را فراهم سازد. لذا او بارها از کارگزاران خود می خواست:

1- «با کمال دقت راویانی را که طرفدار عثمان هستند و در فضایل او سخن می گویند، شناسایی کنید و در مجامع شرکت دهید و بزرگ بدارید و نام آنان را به همراه روایات و احادیث آن ها درباره عثمان و پدرش برای من بفرستید.» (36)

به این ترتیب در مدت زمانی اندک احادیث متنوعی در مورد عثمان خلق شد.

2- او همچنین به کار گزارانش فرمان داد چون روایات درباره عثمان زیاد شده، از این پس به گویندگان و نویسندگان بگویند درباره ابوبکر و عمر و دیگر صحابه حدیث بسازند. هر حدیثی را که درباره ابوتراب شنیدید، آن را رها نکنید، مگر این که حدیثی از صحابه در رد آن برای من نقل کنید. چنین روایاتی چشم مرا روشن و ادله و حجت مربوط به ابوتراب را کم رنگ تر می کند و حجت شان را باطل می سازد.» (37)

این سیاست چنان پیش رفت که هر کسی حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کرد، دیگر به حدیث او با شک و تردید نگاه می کردند. امام باقر (علیه السلام) در مجلسی برای آگاهی مردم از این گونه احادیث بیش از صد مورد را خواند و فرمود:

«مردم گمان می کنند این گونه احادیث صحیح است. آن گاه فرمود: هی والله کله کذب و زور؛ (38) این ها همه به خدا قسم، دروغ و بهتان است.»

ابان بن تغلب می گوید: «خدمت امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: بعضی از آن احادیث را بیان فرمایید امام فرمود: رووا ان سیدی کهول اهل الجنة ابوبکر و عمر و ان عمر محدث و ان الملك یلقنه و ان السکينة تنطلق علی لسانه و ان عثمان الملائكة تستحیی منه ...» (39) روایت می کنند که ابوبکر و عمر دو آقای پیران اهل بهشت هستند و می گویند عمر از ملائکه خبر می گرفت و ملائکه مطالب را به وی تلقین می کردند و آرامش و وقار بر زبانش جاری می شد و می گویند عثمان کسی است که ملائکه از او حیا می کنند ... پس امام فرمود: به خدا قسم همه این ها دروغ است.»

(ب) قداست زدایی از سیمای امیر مؤمنان (علیه السلام)

اقدام دوم معاویه این بود که از سیمای امام قداست زدایی کند و با این ترفند جایگاه او را از دل ها بزداید. شهید مطهری رحمه الله می نویسد: «علی (علیه السلام) از دنیا رفت و معاویه خلیفه شد، بر خلاف انتظار معاویه، علی (علیه السلام) به صورت نیرویی باقی ماند و معاویه آن طوری که اعمال بیرون از تعادل و متانتش نشان می دهد، از این موضوع خیلی ناراحت بود لهذا تجهیز ستون تبلیغاتی علیه علی (علیه السلام) کرد.» (40) بخشی از تلاش های معاویه در این عرصه چنین است: دستور داد در منابر رسماً علی (علیه السلام) را سب کنند و آن را در خطبه های نماز و منابر رواج داد و با تهدید و ارباب مردم را وادار به این کار می کرد. در موردی از احنف بن قیس خواست که به علی (علیه السلام) لعن کند و او چون با اصرار معاویه روبه رو شد، بر منبر رفت و گفت:

«معاویه مرا به لعن علی امر کرده است، معاویه و علی اختلاف داشتند. به هر کدام ظلم شده است، او را دعا می کنم. لعنت خدا و ملائکه و خلق تو ای خدا بر کسی باد که ظلم کرده است و لعنت تو بر فئه باغیه از این ها باد.» مردم هم گفتند: آمین.

صحابه منافق را وادار به جعل حدیث علیه امام می کرد. از جمله سمره بن جندب را با 400 هزار درهم وادار کرد بگوید آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...» (41) که درباره علی (علیه السلام) در لیلۃ المبیث است درباره ابن ملجم نازل شده است.

در این زمینه کار به جایی رسید که دست به بدعت در احکام هم زدند. مثلاً چون در خطبه های نماز عید علی (علیه السلام) را سب می کردند و مردم به خاطر این که نشنوند از محل نماز خارج می شدند، خطبه ها را مقدم بر نماز کردند. (42)

امام باقر (علیه السلام) در مورد این اقدام بنی امیه می فرمود: «وَيَزُوونَ عَن عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْيَاءَ قَبِيحَةً، وَ عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ إِنَّهُمْ قَدْ رَوَوْا فِي ذَلِكَ الْبَاطِلَ وَ الْكُذْبَ وَ الرُّوْرَ؛ (43) مطالب زشتی را درباره علی (علیه السلام) و حسن و حسین (علیه السلام) نقل می کردند که خدا می داند همه اش باطل و دروغ و بهتان بود.»

4- تلاش برای تشکیل حکومت موروثی: آنچه هدف اصلی معاویه بود و تمام اقداماتش بر محور آن دور می زد، قبضه کردن حکومت و تثبیت آن در دست بنی امیه بود؛ همان هدف پنهانی که امام حسن از آن آگاه بود و برای اتمام حجت در شرایط صلح، آن را گنجانده:

«هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ صَالَحَهُ عَلَى أَنْ يُسَلَّمَ إِلَيْهِ وَلَايَةَ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى أَنْ يَعْمَلَ فِيهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ ص وَ سِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِينَ وَ لَيْسَ لِمُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ عَهْدًا بَلْ يَكُونُ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِهِ شُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ...» (44) این قرارداد صلحی است بین حسن بن علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان: با او مصالحه کرد به این که ولایت امر مسلمانان را به او واگذارد، به این شرط که بین مسلمانان براساس کتاب خدا و شیوه پیامبر و سیره خلفای صالح عمل کند و معاویه حق ندارد که پس از خود کسی را به جانشینی و خلافت انتخاب کند و تعیین خلیفه براساس شورای بین مسلمانان باشد.»

و یا به این صورت که: «المادة الثانية ان يكون الامر للحسن من بعده فان حدث به حدث فلاخيه الحسين و ليس لمعاوية ان يعهد به الى احد.» (45)

اما معاویه در راستای همان هدف اصلی خود، بعد از پانزده سال که موانع سر راه خود را برداشت، تصمیم گرفت یک همه پرسی عمومی به راه اندازد و برای فرزندش یزید از عموم مردم مکه، مدینه، شامات، عراق و ... بیعت بگیرد. برای این کار به تمام مراکز حکومتی بخشنامه کرد و مخالفان را با شدت تمام سرکوب کرد. اما مدتی بعد از طرح گرفتن بیعت عمومی متوجه شد که گروه های خواص همچنان مخالف او هستند و بالاترین خطرهای نیز به دو دلیل از جانب امام حسن (علیه السلام) است:

اولا: بسیاری از مخالفان منتظرند ببینند سلاله رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چه می کند چرا که در صلح نامه شرط کرده بود، برای معاویه خلیفه و جانشینی تعیین نشود.
ثانیا: امام مجتبی (علیه السلام) در میان مردم مسلمان از پایگاه بسیار قوی برخوردار است و شایستگی عظمت و لیاقت او برای تصدی خلافت و زمامداری جامعه زبانزد است.

از طرفی معاویه می دانست که اگر موضوع ولایتعهدی را به مردم واگذارد، هیچ کس کم ترین توجهی به یزید نخواهد کرد. از این رو معاویه به فکر افتاد نظر مخالفان را به سوی خود جلب کند و نامه هایی به حسین بن علی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبد الله بن جعفر و ... نوشت. امام حسین (علیه السلام) در پاسخ نامه او نوشت:

«اتق الله يا معاوية! و اعلم ان لله كتابا لا يغادر صغيرة و لا كبيرة الا احصاها، و اعلم ان الله ليس بناس لك قتلك بالظنة و اخذك بالتهمة و امارتك صبيا يشرب الشراب و يلعب بالكلاب ما اراك الا و قد او بقت نفسك و اهلكك و اضعت الرعية والسلام؛ (46) ای معاویه! در مورد جانشینی فرزندت یزید و اصرار بر آن از خدا بترس. بدان که برای خداوند منان صحیفه ای است که تمام اعمال ریز و درشت را ثبت می کند و هیچ عملی از آن مخفی نخواهد ماند.

معاویه! بدان خداوند همانند مردم نیست که بخشی از آنان را با کم ترین سوءظنی بکشی و عده ای دیگر را متهم نمایی و دستگیر کنی. فرزندت یزید که آرمان تو است، شراب می آشامد و به سگ بازی مشغول است. معاویه! می بینم که تنها با این کارت خودت را متزلزل می سازی و دین خود را نابود می کنی و مردم را از بین میبری.»

نشانه های تعارض از سوی جبهه امام حسن (علیه السلام)

تمام اقدامات امام در طول دوره بعد از صلح رو در روی اقدامات معاویه قرار داشت. عمده کوشش های امام به دو بخش تقسیم می شود که به اختصار به آن دو می پردازیم.

الف - فعالیت های دینی و نشر فرهنگ اسلام: پس از حضور امام (علیه السلام) در مدینه، محدثان و دانشمندان گرد وجود حضرت حلقه زدند. این افراد یا از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و یاران با سابقه امام علی (علیه السلام) بودند یا تابعین و دیگر گروه ها بودند. از گروه اول می توان به احنف بن قیس، اصبح بن نباته، جابر بن عبدالله انصاری، جعید همدانی، حبة بن جویین عرفی، حبیب بن مظاهر، حجر بن عدی، رشید هجری، رفاعه بن شداد، زید بن ارقم، سلیمان بن صد خزاعی، سلیم بن قیس هلالی، عامر بن واثله بن اسقع، عبایه بن عمر و بن رهبی، قیس بن عباد، کمیل بن زیاد، حارث بن اعور بن بنان، مسیب بن نجبه فزاری و میثم بن یحیی تمار اشاره کرد و از گروه دوم ابوالاسود دوئلی، ابواسحاق بن کلب سبیعی، ابومخنف، جابر بن خلد، جارود بن منذر، حبابه بنت جعفر والبیہ، سوید بن غفلة، مسلم بن عقیل و ... را نام برد.

این ها کسانی بودند که از شهرهای مختلف گرد آمدند و به واسطه تربیت علمی و معنوی صحیح به عنوان سدهای محکم در مقابل تحرکات معاویه ایستادند. (47)

عمق فعالیت های علمی و تربیتی امام (علیه السلام) چنان بود که وقتی معاویه از یکی از افرادی که از مدینه به شام آمده بود، از امام حسن (علیه السلام) پرسید او پاسخ داد: امام حسن (علیه السلام) نماز صبح را در مسجد جدش برگزار می کند تا طلوع آفتاب می نشیند و سپس تا به نزدیک ظهر به بیان احکام و تعلیم مردان مشغول است، سپس نماز می خواند و به همین گونه زنان از احادیث و روایات او بعد از ظهر استفاده می کنند و این برنامه هر روز اوست. (48)

ابن صباغ مالکی هم می نویسد: «و کان اذا صلی الغداة فی مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) جلس فی مجلسه یذكر الله حتی ترتفع الشمس و یحبس الیه من یجلس من سادات الناس یحدثهم ... و یجتمع الناس حوله فیتکلم بما یشفی غلیل السائلین و یقطع حجج المجادلین...» (49) نماز صبح را در مسجد النبی برگزار می نماید و تا طلوع آفتاب می نشیند و به ذکر خدا مشغول می شود. روزها مردم گرداگردش حلقه می زنند و او برایشان معارف و احکام الهی را بازگو می کند ... مردم اطراف او گرد می آیند تا سخنانش را بشنوند که دل های شنندگان را شفا می بخشد و تشنگان معارف را سیراب می کند. بیانش حجت قاطع است. به طوری که جای احتجاج و مجادله باقی نمی ماند.»

البته امام (علیه السلام) برای فعالیت های این چنینی به سلاح علم مجهز بود. آن هم علمی که از پدرش امیر مؤمنان (علیه السلام) و جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ارث برده بود. لذا امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «وقتی حضرت حسن (علیه السلام) با معاویه صلح کرد، روزی در نخيله نشسته بودند. معاویه گفت: شنیده ام که حضرت رسول خرما را در درخت تخمین می کرد و درست می آمد. آیا تو آن علم را داری؟ شیعیان ادعا می کنند علم هیچ چیز از شما پنهان نیست. حضرت فرمود: رسول اکرم عدد پیمانه های آن را بیان می کرد. من عدد دانه هایش را برای تو می گویم.

چهار هزار و چهار دانه است. معاویه دستور داد خرماها را چیدند و چهار هزار و سه دانه شد. امام فرمود: یک دانه را پنهان کرده اند و آن را در دست عبدالله بن عامر یافتند. در این لحظه بود که امام به معاویه فرمود: به خدا سوگند ای معاویه! اگر نبود این که تو کافر می شوی و ایمان نمی آوری، به تو از آنچه خواهی کرد، خبر می دادم. پیامبر در زمانی زندگی کرد که او را تصدیق می کردند و تو می گویی که کسی این را از جدش شنید و او کودک بود. به خدا سوگند که زیاد را به پدر خود ملحق خواهی کرد و حجر بن عدی را خواهی کشت و سرهای شیعیان را برای تو خواهند آورد.» (50)

علاوه بر این امام در مجالس خود گاه از معجزاتی نیز استفاده می کرد که موجب تعمیق اعتقاد مردم می شد. مانند حکایت جوانی از بنی امیه که به امام (علیه السلام) در مجلس سخنرانی توهین کرد و به اعجاز امام (علیه السلام) زن شد و در همان دم موهای ریشش ریخت و ...» (51)

ب) اقدامات تقابلی در مواجهه با معاویه: بخش دیگر از کارهای امام که پرده از وجود تباین بین دو جبهه برداشت، مربوط به کارهایی بود که امام در برابر اقدامات معاویه انجام می داد و به عنوان مدافعی سرسخت و مقتدر در مقابل انحرافات او می ایستاد و سکوت نمی کرد. البته نفس حضور امام خود مانع بسیاری از انحرافات بود و ابهت حضور وی قدرت خیلی از خلاف ها را سلب کرده بود. لذا شاهد هستیم که بعد از شهادت امام فشار عجیبی بر شیعیان وارد می شود و آنان را تا مرز نابودی پیش می برد. در هر صورت اقدامات تقابلی امام دقیقاً در برابر اقدامات ضد دینی معاویه قرار می گیرد که نمونه هایی از آن را تا به حال خواندیم. در این بخش به مواردی از تقابل امام با معاویه اشاره می کنیم:

1- حمایت از شیعیان

در مورد این نوع تقابل ها، کافی است به حمایت های امام از دوستان خود در برابر فشار دستگاه معاویه اشاره شود. در این موارد امام یگانه پناهگاه این اشخاص بود و با جرات تمام در مقابل ظلم معاویه و کارگزاران وی می ایستاد.

آیا در این زمان استاندار کوفه زیاد بود؟

سعید بن ابی سرح کوفی که از دوستان امام بود، مورد خشم استاندار کوفه (زیاد بن ابیه) قرار گرفت و توسط زیاد جلب شد. او نیز فرار کرد و خود را به مدینه رساند و به امام (علیه السلام) پناهنده شد. در مقابل، حاکم کوفه، خانواده سعید را زندانی، اموالش را مصادره و خانه اش را ویران کرد. وقتی خبر این اقدامات به گوش امام (علیه السلام) رسید نامه ای خطاب به زیاد بن ابیه نوشت:

«اما بعد فانک عمدت الی رجل من المسلمین له ما لهم و علیه ما علیهم فهدمت داره و اخذت ماله و حبست اهله و عیاله فان اتاک کتابی هذا فابن له داره و اردد علیه ماله ...» (52) اما بعد تو یکی از مسلمانان را مورد غضب و خشم قرار داده ای با این که سود و زیان او سود و زیان مسلمانان است. خانه اش را ویران ساخته و مالش را گرفته و خانواده اش را زندانی کرده ای. تا نامه من به تو رسید، خانه اش را بساز و مالش را برگردان ...»

زیاد ابن ابیه در مقابل نوشت: «از زیاد ابن ابی سفیان به حسن بن فاطمه! اما بعد، نامه ات به من رسید. چرا نام خود را قبل از نام من نوشته بودی؟ با این که تو نیازمندی و من قدرتمند! تو که از مردم عادی هستی، چگونه مثل فرمانروای قدرتمند دستور می دهی و از فرد بداندیشی که به تو پناه آورده و تو هم با کمال رضایت پناهش داده ای حمایت می کنی؟ به خدا سوگند اگر او را بین پوست و گوشت خود پنهان کنی، نمی توانی از او نگهداری کنی و من اگر به تو دسترسی بیابم هیچ مراعات نخواهم کرد و لذیذترین گوشت را برای خوردن، گوشت تو می دانم. سعید را به دیگری واگذار. اگر او را بخشیدم، به خاطر وساطت تو نیست و اگر کشتم، به جرم محبت او با پدر تو است. والسلام.»

در پی این عبارت، امام (علیه السلام) نامه ای به معاویه نوشت و نامه فرماندار را هم به آن ضمیمه کرد و برایش فرستاد. معاویه نیز بنابر ملاحظات مختلف نامه ای به این صورت برای زیاد نوشت: «... نامه ای برای حسن نوشته ای و در آن به پدرش دشنام داده ای و فاسق نامیده ای، در صورتی که به جان خودم سوگند تو خود به فسق سزاوارتری. ... به مجرد این که نامه ام به دستت رسید، خاندان سعید بن ابی سرح را آزاد کن؛ خانه اش را بساز؛ اموالش را برگردان؛ دیگر مزاحم او نباش و ...» (53)

2- دفاع از ارزش ها

در این بخش به دفاع امام (علیه السلام) از اصلی ترین ارزش ها یعنی، ولایت و امامت می پردازیم که معاویه به صورت های مختلف سعی در مخدوش ساختن آن داشت تا به هدف خود یعنی، استقرار حاکمیت در خاندان خود توفیق یابد. امام در مورد این مساله مهم موضع گیری زیادی داشت که به برخی اشاره می کنیم:

1- 2- تبیین چهره پاک و مقدس امیرمؤمنان (علیه السلام)

زمانی که معاویه به خاطر وسوسه اطرافیان مجلسی در کوفه تشکیل داد و اطرافیان معاویه به امام حسن (علیه السلام) و امیرمؤمنان توهین هایی کردند، امام در مقام دفاع از مشروعیت امامت و حاکمیت امام علی (علیه السلام) و خاندان او چنین سخن گفت: شما را به خدا سوگند! نمی دانید و به یاد نمی آورید مطالبی را که پیامبر در حجة الوداع خطاب به مردم فرمود: «ایها الناس انی قد ترکت فیکم مالم تضلوا بعده کتاب الله فاحلوا حلاله و حرما حرامه و اعلموا بمحکمه و آمنوا بمتشابهه و قولوا آمنا بما انزل الله من الکتاب و احبوا اهل بیتی و عترتی و والوا من والاهم و انصروهم علی من عاداهم و انهما لم یزالا فیکم حتی یردا علی الحوض یوم القیامة ثم دعا و هو علی المنبر علیا فاجتذبه بیده فقال: اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه. اللهم من عادی علیا فلا تجعل له فی الارض مقصدا و لا فی السماء مصعدا واجعله فی اسفل درک من النار... انت الذائد عن حوض یوم القیامة تذود عنه کما یذود. احدکم الغربیه من وسط ابله ... انما مثل اهل بیتی فیکم کسفینه نوح من دخل فیها نجی و من تخلف عنها غرق ...» (54)

روش دیگر امام (علیه السلام) این بود که بی لیاقتی و ناشایستگی معاویه را بیان می کرد. لذا در نامه ای به معاویه نوشت:

«سوگند به خدا! اگر بعد از رحلت پیامبر مردم با پدر من بیعت می کردند، آسمان باران خود را بر آن ها می بارید و زمین برکاتش را به آن ها می بخشید و تو ای معاویه! در خلافت طمع نمی کردی اما چون خلافت از سرچشمه اصلی اش منحرف شد، قریش در آن نزاع کردند تا آن جا که طلقا و فرزندانش به آن طمع کردند. با این که پیامبر فرموده بود: هیچ امتی حکومت خویش را به افراد ناشایست واگذار نکرد با این که دانشمندتر از آن ها بود، مگر این که کارشان به تباهی کشید...» (55)

همچنین امام (علیه السلام) به خود معاویه ناشایسته بودنش را یادآوری کرد و فرمود: «اما الخليفة فمن سار بسيرة رسول الله (صلى الله عليه وآله) و عمل بطاعة الله عز وجل و ليس الخليفة سار بالجور و عطل السنن و اتخذ الدنيا اما و ابا و عباد الله خولا و ماله دولا و لكن ذلك امر ملك اصاب ملكا فتمنع منه قليلا و كان قد انقطع عنه...» (56) خلیفه آن کسی است که به روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) سیر کند و به طاعت خدا عمل نماید. خلیفه کسی نیست که با مردم به جور رفتار کند. و سنت را تعطیل کند و دنیا را پدر و مادر خود قرار دهد. و بندگان خدا را برده و مال او را دولت خود بداند. زیرا چنین کسی پادشاهی است که به سلطنت رسیده و مدت کمی از آن بهره مند و سپس لذت آن منقطع شده است...»

3-2- اعلام بیزاری از حکومت ناپاکان

امام بارها مشروعیت حکومت ناپاکان را زیر سؤال می برد و از کارگزاران آن ها اعلام بیزاری می کرد. نقل است که حضرت روزی در مسجدالحرام طواف می کرد که «حبیب بن مسلمه فهری» (57) را دید و به او فرمود: «ای حبیب، راهی که برگزیده ای راه غیر خداست. او در پاسخ از روی تمسخر گفت: روزی که راه پدرت را می رفتم در مسیر اطاعت خدا بودم!

امام حسن به او فرمود: «بلی والله لکنک اطعت معاویة علی دنیا قليلة زائلة فلئن قام بک فی دنیاک لقد قعد بک فی آخرتک ولو کنت اذ فعلت قلبت خیرا کان ذلک کما قال الله تعالی: و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا ولکنک کما قال الله سبحانه (کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ)؛ آری، سوگند به خدا که تو برای دنیای ناچیز و نابود شدنی از معاویه اطاعت کردی. اگر معاویه زندگی دنیایی تو را تامین کرده، به جایش آخرت را از تو گرفته است و چنانچه تو کاری به گمان خود نیک انجام دهی، مصداق این آیه شده ای که فرمود: و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف نموده و اعمال زشت و زیبا را با هم مخلوط کرده اند ولی خداوند می فرماید: نه چنین است دل های آنان بر اثر گناه و تبهکاری سیاه شده و خود را تیره بخت کرده اند.» آن گاه امام از حبیب روی برگرداند و به راه خود ادامه داد.» (58)

4-2- تبیین مشروع بودن حکومت امیرمؤمنان

امام حسن (علیه السلام) علاوه بر موارد فوق تاکید بسیاری بر نشان دادن مشروعیت حکومت امیرمؤمنان داشت تا از این طریق به تهاجمات معاویه علیه بر حق بودن ولایت علی (علیه السلام) پاسخ بدهد. لذا شاهد استناد حضرت به سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد امامت امیرمؤمنان (علیه السلام) هستیم مانند نصب حضرت در غدیر خم. (59)

امام علاوه بر بیان مشروعیت امام علی (علیه السلام) به مشروعیت خود نیز اشاره می کرد و این در مقابل ادعاهای معاویه بود که امام حسن را شایسته خلافت نمی دانست. امام حسن بر فراز منبر در حضور معاویه به معرفی خود می پرداخت و می فرمود: «ایها الناس هر که مرا می شناسد که می شناسد، هر که مرا نمی شناسد من حسن بن علی بن ابی طالب و فرزند بهترین زنان، فاطمه دختر محمد رسول خدا هستم من هستم که مرا از حق خود (ولایت) محروم کرده اند.» (60)

و نیز آن گاه که معاویه از وی خواست بر فراز منبر بگوید خلافت را به معاویه واگذار کردم، فرمود: «به خدا سوگند که من اولی تر از مردم هستم به خلافت مردم در کتاب خدا و سنت رسول خدا» (61)

6- 2- آمادگی برای نبرد مجدد

طبیعی است که شرایط صلح و مواد آن بارها و بارها از سوی معاویه نقض شده بود، بنابراین می توان گفت در صورت فراهم آمدن امکانات، امام (علیه السلام) برای نبرد مجدد با معاویه آمادگی داشت لذا برخی عقیده دارند که دلیل مسموم کردن امام (علیه السلام) نیز همین آمادگی او برای رفتن به شام و مبارزه با معاویه بود. (62) آنچه خواندیم تنها بخشی از تعارض های دو جبهه حق و باطل بود که بروز می یافت و بر سازش ناپذیری آنان تاکید می کرد. همین واقعیت و اقدام های قاطع و موثر امام حسن (علیه السلام) جای شک برای معاویه باقی نگذاشت که یگانه خطر برای او و اموی ها حسن بن علی است و هر لحظه احتمال خطر از سوی امام آن ها را تهدید می کند.

بنابراین در صدد برآمد به هر وسیله ممکن امام را از سر راه بردارد. او برای این کار بارها اقدام به توطئه و مسموم کردن امام کرده بود.

حاکم نیشابوری با سند قوی از ام بکر بنت مسور نقل می کند: «كان الحسن بن علی سم مرارا کل ذلک یغلب حتی كانت مرة الاخيرة التي مات فيها کان یختلف كبده فلم یلبث بعد ذلک الا ثلاثا حتی توفی؛ (63) حسن (علیه السلام) را بارها مسموم کردند لیکن اثر چندانی نمی گذاشت ولی در آخرین مرتبه زهر پهلویش را پاره پاره کرد و بعد از آن سه روز بیشتر زنده نماند.»

در این باره، ابن ابی الحدید دلیل اصلی اقدام معاویه را این گونه بیان می کند: «چون معاویه می خواست برای پسرش یزید یعت بگیرد، اقدام به مسموم کردن امام مجتبی (علیه السلام) گرفت. زیرا معاویه برای گرفتن بیعت به نفع پسرش و موروثی کردن حکومت مانعی بزرگ تر و قوی تر از حسن بن علی (علیهما السلام) نمی دید.» (64)

امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «جعده - لعنة الله علیها - زهر را گرفت و به منزل آورد. آن روزها امام روزه داشت و روزهای بسیار گرمی بود. به هنگام افطار خواست مقداری شیر بنوشد. آن ملعون زهر را در میان آن شیر ریخته بود.

وقتی شیر را آشامید، لحظاتی بعد فریاد برآورد: عدوة الله! قتلتنی، قتلك الله والله لاتصیین منی خلفا و لقد غرک و سخر منك والله یخزیک و یخزیه؛ ای دشمن خدا! تو مرا کشتی. خدا تو را نابود کند. سوگند به خدا بعد از من بهره ای برای تو نخواهد بود. تو را گول زدند و رایگان به کار گرفتند. سوگند به خدا بی چاره و بدبخت نمود تو را و خود را

خوار و ذلیل کرد.»

امام صادق (علیه السلام) در ادامه فرمود: «امام مجتبی (علیه السلام) بعد از این که جعه او را مسموم کرد، دو روز بیشتر زنده نماند و معاویه نیز به آنچه وعده کرده بود، عمل نکرد.» (65)

پی نوشت ها :

(1) شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، خطبه 128.

(2) جد مروان حکم و بیشتر خلفای اموی. نسب معاویه نیز چنین است: معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبدالشمس و مادرش هند دختر عتبه بن ربیع و جدش با عثمان برادر بود. معاویه بعد از فتح مکه (یا دیرتر) مسلمان شد. او از مؤلفه القلوب هاست. در 15 یا 20 ه از طرف عمر امیر شام شد و عمر او را کسرای عرب نامید. دول الاسلام، ذهبی. ص 27 (چاپ لبنان)

(3) شرح ابن ابی الحدید، ج 14، ص 75؛ تذکره الخواص، ابن جوزی، ص 183 و بحارالانوار، ج 44، صص 70-86.

(4) نوعی درخت خاردار در قبرستان می رویید که غرقد نام داشت.

(5) بحارالانوار، ج 44، ص 70-86.

(6) وقعه صفین، ص 187، تاریخ طبری ج 3، ص 570 و الغدیر، ج 9، ص 151.

(7) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 411 و الغدیر، ج 9، ص 150.

(8) این مقاله به وقایع بعد از صلح می پردازد. لذا برای آگاهی از وقایع مربوط به صلح و تحلیل آن به کتب مربوطه مراجعه شود مانند: اسرار صلح امام حسن، محمدعلی انصاری - زندگانی امام حسن مجتبی، سیدهاشم رسولی محلاتی - صلح امام حسن، رجبعلی مظلومی - صلح امام حسن، پرشکوه ترین نرمنش قهرمانه تاریخ، شیخ راضی آل یاسین و ماهنامه مبلغان (ش 1- ص 12)

(9) امالی شیخ طوسی، ص 561، برخی دلایل دیگر صلح در کلام امام حسن عبارتند از:

(1) خیانت بزرگان: «امروز شنیده ام که اشراف شما با معاویه بیعت کرده اند. شما بودید که در جنگ صفین پذیرفتن حکمیت را بر پدرم تحمیل کردید.» (بحارالانوار، ج 44، ص 147)

(2) بی نتیجه بودن جنگ و پایان ذلت بار: «والله لو قاتلت معاویه لآخذوا بعنق 12نقی حتی یدفعونی الیه مسلما» (همان)

(3) روی کرد عمومی به صلح: «انی رایت هوی اعظم الناس فی الصلح وکرهاوا الحرب...» (اخبار الطوال، دینوری، ص 220)

(4) نداشتن یاور: «لو وجدت انصارا لقاتلته لیلی و نهاری...» (بحارالانوار، ج 44، ص 1)

(5) ریشه کن شدن شیعه: لولا ما اتیت ترک من شیعتنا علی وجه الارض احدا الا قتل « (همان)

(6) قطع فتنه: «ان معاویه نازعنی حقا هو لی دونه فنظرت لصلاح الامة وقطع الفتنة» (همان، ص 66)

(10) جلاء العیون، علامه مجلسی، ص 235.

(11) الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 407.

(12) حماسه حسینی، ج 3، صص 19 و 20.

(13) طبق برخی روایات نام دختر ام کلثوم و نام امام «حسین» (علیه السلام) ذکر شده است. بحارالانوار، ج 44، صص 207 و 208، با این وصف روایات دیگری نیز وجود دارد که به امام حسن (علیه السلام) استناد شده مانند روایت معاویه بن خدیج که معاویه او را برای خواستگاری از یکی از دختران یا خواهرهایش برای یزید فرستاد... و...

- که در تمام موارد امام درایت کامل به خرج می داد و مانع چنین وصلت هایی می شد (مقتل خوارزمی، ج 1، ص 124 مجمع الزوائد، هیثمی، ج 4، ص 278.
- (14) بحارالانوار، ج 44، ص 119- 120.
- (15) متاسفانه برخی از محققان متأثر از سیاست معاویه کوشیده اند تحلیل قبیله ای برای رویداد منجر به صلح ارائه کنند. به این صورت که سه جریان بنی هاشم، بنی امیه و گروه های میانی (بنی تمیم و عدی..). در پی رسیدن به حکومت بودند. اما بنی هاشم بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نتوانستند به حکومت برسند. بنی امیه نیز همچنان صفات نفاق و طلقا را یدک می کشیدند. لذا بنی امیه گروه های میانی (ابوبکر - عمر) را بر سرکار آوردند و سرانجام بعد از آن دو کوشیدند مانع رسیدن بنی هاشم به کومت شوند. یعنی، در مرحله اول با گروه های میانی کنار آمدند و بعد به تعارض با گروه بنی هاشم پرداختند و سرانجام در زمان امام حسن (علیه السلام) به هدف خود رسیدند. در نقد این دیدگاه باید گفت: معاویه نیز بسیار کوشید جنگ بین آنان از زاویه حزبی و طایفه ای دیده شود اما امام هرگز اجازه چنین برداشتی نداد و در ماجرای خواستگاری دختر عبدا...؛ در بین بزرگان هر دو قبیله بر اعتقادی و دینی بودن تعارضات و جنگ تاکید کرد. بنابراین اگر امام علی (علیه السلام) یا امام حسن (علیه السلام) با گروه بنی امیه یا گروه های میانی رود رو می شود، از خاستگاه قبیله ای نیست بلکه از اعتقاد دینی است و این جنگ طایفه ای برای دست یابی به قدرت نیست. هرچند رقابت بین گروه های میانی و بنی امیه را می توان از چنین مقوله ای دانست و یا از دیدگاه آنان رقابت با بنی هاشم را از باب قبیله ای دانست، ولی مطمئنا از دیدگاه امام علی و امام حسن (علیه السلام) تلاش برای دستیابی به حکومت به عنوان نزاع طایفه ای نبود و شایسته نیست اقدامات آنان را چنین بی محابا تحت این گونه برداشت ها ارزیابی کرد.
- (16) جلاء العیون، ص 435.
- (17) خرائج، ج 71 ص 238 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 22.
- (18) بحارالانوار، ج 44، صص 70 تا 86، ح 11.
- (19) تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (علیه السلام)، علامه جعفر مرتضی عاملی، ترجمه محمد سپهری، ص 189.
- (20) بحارالانوار، ج 44، صص 71- 73.
- (21) همان.
- (22) همان.
- (23) کشف الغمة، ج 2، ص 150.
- (24) احتجاج طبرسی، ج 1، ص 145.
- (25) نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 16.
- (26) نهج البلاغه فیض الاسلام، خ 92، ص 274.
- (27) همان.
- (28) النصائح الکافیه، ص 97 و حقایق پنهان، ص 258.
- (29) همان، ص 94.
- (30) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 464.
- (31) همان، ج 3، ص 470 و کشف الغمه، ج 1، ص 123.

(32) همان، ج 3، ص 470.

(33) همان، ج 1، ص 463.

(34) همان، ج 3، ص 470.

(35) بحارالانوار، ج 73، ص 350، ح 13 و نامه های امام حسن و حسین (علیهما السلام)، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 443، رجال کشی، ص 33 و بحارالانوار، ج 44، ص 213.

(36) انظروا من قبلکم من شیعة عثمان و محبيه و اهل ولايته و الذين يرون فضائله و مناقبه فادنوا مجالسهم و قريوهم و اكرمهم و اكتبوا لی لكل ما یروی کل رجل منهم و اسمه و اسم ابیه و عشیرته. نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 15، 16.

(37) ان الحدیث فی عثمان قد کثر و فشا فی کل مصر و فی کل وجه و ناحیه فاذا جاءکم کتابی هذا فادعوا الناس الی الروایة فی فضائل الصحابة و الخلفا الاولین و لا تتركوا خبرا یرویه احد من المسلمین فی ابوتراب الا و اتونی بمناقض له فی الصحابة مغتعله فان هذا احب الی و اقر لعینی و ادحض لحجة ابی تراب و شیعتہ « . همان، ج 3، ص 16.

(38) سلیم بن قیس، صص 68، 69.

(39) اسد الغایة، ج 3، ص 215؛ منتخب کنز العمال با حاشیه منه احمد بن حنبل، ج 5، ص 2.

(40) حماسه حسینی، ج 3، ص 26.

(41) بقره، 207.

(42) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 152.

(43) سلیم بن قیس، ص 69.

(44) بحارالانوار، ج 44، ص 65. الصواعق المحرقة، ص 81 و كشف الغمه، ج 2، ص 170.

(45) الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، ص 330 و الامامة و السیاسة، ج 1، ص 184.

(46) الامامة و السیاسة، ج 1، ص 203.

(47) به بحارالانوار، ج 42، صص 110 تا 112 و ناسخ التواریخ، ج 5، صص 245 تا 247 مراجعه شود.

(48) الامام الحسن، ابن عساکر، ص 139، ج 231.

(49) الفصول المهمه، ص 159.

(50) بحارالانوار، ج 43، ص 329. نمونه های دیگر در خرایج، ج 2، ص 573 و العدد القویه، ص 42.

(51) خرایج، ج 1، ص 236.

(52) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 72.

(53) نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 73.

(54) بحارالانوار، ج 44، صص 70 تا 86، ج 1.

(55) همان، ج 44، ص 63.

(56) احتجاج طبرسی، ج 1، ص 419 و الخرایج و الجرائح، ص 218.

(57) از یاران معاویه، از سوی عمر به فرمانداری آذربایجان و ارمنستان گمارده شد. توسط معاویه دوباره والی ارمنستان شد. اسدالغایة، ج 1، ص 374.

(58) احکام القرآن، احمد بن علی رازی، ج 4، ص 355 و با اندک اختلاف نور الثقلین، ج 5، ص 532.

- (59) جلاء العيون، ص 442 و بحارالانوار، ج 44، صص 70 تا 86.
- (60) امالی شيخ صدوق، ص 150.
- (61) جلاء العيون، ص 442.
- (62) الغدير، ج 11، ص 8، به نقل از طبقات ابن سعد.
- (63) المستدرک علی الصحيحين، ج 3، ص 173.
- (64) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 16، ص 49.
- (65) بحارالانوار، ج 44، ص 154.